



رصد

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۲۵ ■ ۳ آذر ۱۴۰۱

نوجوان
فوتبال



زهرا قربانی
دبیر نوجوانه

درباره حضور تیم ملی فوتبال در جام جهانی و طرفداری تا پای جان

ما میرم برات

ورود ممنوع

راه دور نرویم. در المپیک سال ۱۹۳۶ به خاطر فضای ملتهب دنیا و دشمنی هیتلر با یهودیان و البته کشور آمریکا، یهودیان این کشور خواستار تحریم این دوره از بازی ها بودند. نه تنها آمریکا بلکه اسپانیا هم چون در رأی گیری موفق به میزبانی مسابقات نشده بود خودش برای خودش یک سری مسابقات راه انداخته بود که البته به خاطر جنگ داخلی در این کشور نصفه نیمه ماند. خلاصه تحریم کردن سیاسی مسابقات ورزشی چه با ترفندهای رسانه معاند و اشخاصی مثل مسیح علی نژاد چه با استراتژی های سیاسی مثل خط خوردن اسم روسیه از رقابت های جام جهانی امسال به خاطر جنگ با اوکراین یک قصه قدیمی است. خیلی ها دل شان می خواست ایران هم مثل روسیه، جام جهانی ۲۰۲۲ را از دست بدهد و کم هم به خاطر دعوی داخلی دشمن خارجی را خوشحال نکردند اما باهمه این تفاسیر ایران به قطر رفت و آقای اینفانتینو هم در نشست های خبری خوب از خجالت جو متشنج حواشی حضور تیم ملی کشورمان درآمد. در روزهایی که از اسرائیل و آمریکا بگیر تا آقای مکرون که در اروپا به دیکتاتوری معروف است دل به دل هجمه های رسانه ای علیه ایران می دهد این حضور در بزرگ ترین رقابت جهانی فوتبال خودش یک برد محسوب می شد.

من ببازم تو نبردی

قلمدوش کردن کشتی گیران و وزنه برداران مخصوصا رضا زاده روی شانه های مردم یا استوری و پست هایی که مردم برای حسن یزدانی گذاشتند تا برای باخت دلداري اش بدهند یا کارناوال بوق و ترافیک بعد از بردهای تاریخ ساز ورزشی، همه باعث نشی احساسات ته نشین شده مردم می شود. اتفاقی که همیشه یک مدل از همدل کردن جامعه باهمدیگر محسوب می شود اما امسال آسمان و مه و خورشید و فلک در کار بودند که نگذارند ایران یکپارچه تیم ملی اش را تشویق کند و برایش آیت الکرسی در تلویزیون فوت کند. همه ما می دانیم خوشحالی و انرژی مثبت و دعای دسته جمعی بی برو برگرد به مقصدش می رسد و اثرش را می گذارد اما امسال همه در دل مان ولوله بود و چشم مان روی گل های خورده شده از انگلیس و عدد شش قفل و اشکی. اما دل مان به دوگلی که طارمی وسط دروازه زد و موقعیت خوبی که سردار آزمون ایجاد کرد و به دست دروازه بان و تیرک خورده، خوش شد. گرچه خوشحالی به نام ما نشد و صدای بوق خوشحالی عده ای از باخت ایران را می شنیدیم اما آدمیزاد با امید زنده است و ما هم دل مان خوش به خوشحالی نتیجه بازی با ولز و آمریکا.

بازنده واقعی

خیلی وقت ها بازنده بودن به نتیجه اش نیست. آدم خودش، هویت و شرافتش را باهم یکجا می بازد. خیلی باخت ها هم هستند که اولش معلوم نمی شود چقدر از دست داده ای. باید زمان بگذرد و شاید به دیار باقی بشتابی و بعد تازه دوزاریت بیفتد که اگر انتخاب نکرده بودی که بیازی، مسیر زندگی ات چطور رقم می خورد. ما امسال حتی پیش از بازی های جام جهانی، بازنده کم نداشتیم. آدم هایی که یک روز وسط زمین بازی بردهای بزرگی را رقم می زدند از علی کریمی و علی دایی و بعضی فوتبالیست ها بگیر تا مربیان و ورزشکاران حوزه های دیگر که با سوگیری های ضد میهنی شان، امسال چهره خود را پیش

خیلی از مردم باختند. در مقابل اما کی روش آن ور آبی، خواسته یا سفارش شده خوب هوای تیم ملی و مردم ایران را داشت و جواب دندان شکن درستی حواله خبرنگار انگلیسی کرد.

شاید بشود گفت این دوره از جام جهانی تقابل بازنده هایی که پیش از شروع بازی های تیم ملی کشورمان هم خودشان باختند و هم ناامیدی و باخت را به تیم ملی کشور تزریق کردند، با مادران شهدایی بود که پسران شان پیش از حضور در میدان جنگ نامه برنده شدن شان امضا شده بود و تیم ملی را امسال بدرقه کردند.

معرفی کتاب

شاعرانگی وسط مستطیل سبز

مروری بر کتاب «پیراهن های همیشه» اثر حمیدرضا صدر

زینب لنگرودی، پایه هشتم

آیا ورزش هم می تواند شاعرانه باشد؟ آیا می توان ورزش و ادبیات را با یکدیگر ترکیب کرد و هدیه ای برای عاشقان هر دو ساخت؟ حمیدرضا صدر این کار را به خوبی در کتاب «پیراهن های همیشه» انجام داده است. پسر سمجی که به خاطر لهجه اش مسخره می شد، جنگجوی زاغه نشین و دندان موشی، پسر بچه کم حرف، نابغه و آخرین شورشی خود شیفته، هر کدام از یک گوشه از جنوب بزریل تا شمال فرانسه و از شرق آلمان، غرب آرژانتین و روستایی دور افتاده در پرتغال، دویده اند تا همه در مستطیل سبز جمع شوند. در مستطیل سبزی که صدر مثل یک داور در گوشه ای از آن ایستاده و قصه هر کدام را با ضعف ها و قوت ها، اشک ها و لبخند هایش روایت می کند. صدر اسطوره های دیروز و امروز، از مارادونا تا پله از جورج بست تا مسی و رونالدو را در یک تیم ۷۱ نفره جمع کرده تا بازی شکوهمندی پیش روی خوانندگانش بگذارد. او بعضی را به افتخارات ملی و باشگاهی شان، بعضی را با نقاط ضعف دوست داشتنی شان و بعضی را با خوبی های لج دربارشان معرفی می کند.

اما حسرت ها، دلهره ها، شادی ها و پیروزی های هیچ کدام از ۷۱ دونه مستطیل سبز، خاطره ساز نبود اگر روی دیگر سکه، یعنی عاشقان سینه چاک آنها نبودند. عاشقانی که پایه پای بازیکن ها در زمین دویده اند، افتاده اند و برخاسته اند، درد زانوی بازیکن اشک آنها را درآورده و همراه آنها نفس حبس کرده و بیرون داده اند. با هم برده اند و با هم باختند. انگار اگر این عاشقان سینه چاک نبودند، فوتبال چیزی بیشتر از یک بازی سرگرم کننده یا مسابقه کوچک محلی نبود. مثل کتابی که هیچ خواننده ای نداشته باشد یا فیلمی که هیچ بیننده ای نداشته باشد؛ دونه های مستطیل سبز هم بدون عاشقان سینه چاک شان شناخته نمی شدند. صدر در پیراهن های همیشه، دوری سکه را نشان مان می دهد. با همان جزئی نگری که در گزارش های فوتبالتش داشت. او بارها با تحلیل های فوتبالی اش برای تماشاگران خاطره ساخته بود و در پیراهن های همیشه با قدرت اعجاز برانگیزش در ترکیب کلمات، تماشاگران را به شنیدن و خواندن از دونه های مستطیل سبز دعوت می کند. مستطیلی که شاهد همیشگی اشک ها و لبخند های یک ملت بوده است. اگر خوب دل به دل کلمات صدر بدهید و کنار او در گوشه ای از زمین بایستید، صدای تشویق و هورا های بی وقفه تماشاگران را خواهید شنید.

